

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

من اشباح را باور ندارم و هنوز از آنها می ترسم . وقتی که شب تنها هستم , احساس می کنم که آنها آنجا هستند و می خواهند با من حرف بزنند...

در حقیقت تو آن چیزهایی را که می ترسی , انکار می کنی . انکار تو به سادگی نشان دهنده ی ترس توست . می گویی اشباح را باور ندارم . اگر واقعاً اشباح را باور نداری , پس ترس از کجا می تواند بیاید ؟ پس چرا باید بترسی ؟ برای چه ؟ اما بی اعتقادی تو چیزی نیست جز راهی برای پوشاندن ترست .

به یاد داشته باش : بی اعتقادی تو از روی ترست است . من مردم مذهبی را می بینم که از ترس به معابد و مساجد و کلیساها می روند . و ملحدان را می بینم که از ترس خدا را انکار می کنند . اگر عمیقاً بنگرم فرقی میان معتقدان به خدا و منکران خدا نمی بینم . آنها هر دو یکی هستند - - متفاوت عمل می کنند , ولی وضعیتشان یکسان است و ترسشان یکی است . تفاوتشان فقط در سطح است .

در هر ملحدی , معتقدی پنهان است . و در هر معتقدی , ملحدی پنهان است - - به همین دلیل است که تغییر مذهبشان به آسانی رخ می دهد . آیا داستان مشهور خلیل جبران را شنیده اید ؟ در یک شهر اتفاق افتاد :

دو فیلسوف بزرگ وجود داشت - یکی معتقد بود و دیگری ملحد . و کل شهر حوصله شان از دست این دو سر رفته بود . زیرا آن دو سعی می کردند شهر را مدام متقاعد کنند . و آنها همه را گیج کرده بودند . زیرا در اطراف می گشتند و با مردم حرف می زدند .

یک روز کسی با یکی از فیلسوفها حرف می زد و متقاعد می شد و روز بعد می آمد و با ملحدان برخورد می کرد و می خواست آنها را متقاعد کند و الی آخر . و کل شهر در اغتشاش بزرگی بود . زندگی آنها ناممکن شده بود .

مردم می خواهند زندگی کنند . آنها زیاد نگران معتقد یا ملحد بودن نیستند . اینها فقط روشهای آنها برای گول زدن خودشان است . اما اغتشاش بسیار زیاد بود . و گول زدن غیر ممکن شده بود زیرا دیگری همیشه آنجا بود . و هر دو خیلی ها را متقاعد می کردند .

مردم شهر تصمیم گرفتند که این دو با هم بحث و مناظره کنند و تصمیم بگیرند . هر کس برد , ما با او خواهیم بود . ما همیشه با برنده ایم .

مردم همیشه با برنده اند .

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

در شوروی سابق ، آنها کمونیست و ملحد بودند . آنها با قدرت همراه هستند . در هند همگی معتقدند. می دانی ؟ قبل از ۱۹۱۷ در شوروی مردم مذهبی تر از مردم هند بودند . آن یکی از مذهبی ترین کشورها بود - - و چه اتفاقی افتاد ؟ چه نوع مذهبی آنجا بود ؟ چه اتفاقی افتاد ؟ همان کشور کاملاً ضد مذهب شد ! این کشور می تواند کاملاً ضد مذهب شود . یکبار که کمونیستها روی قدرت باشند ، این کشور کاملاً ضد مذهب خواهد شد . این مذهب همه دروغ است . این فقط ترس است . بنابراین هرکس در قدرت باشد ، مردم او را دنبال می کنند . اگر ملحدان بر قدرت باشند پس حق با آنهاست . قدرت ، حق است . قدرت مردم را متقاعد می کند .

بنابراین در آن شهر مردم جمع شدند و گفتند " امشب ماه کامل است و ما سرتا سر شب را بیدار خواهیم ماند و شما هم با هم بحث و مناظره کنید و تصمیم بگیرید . و هر کس برد ، ما پیرو او خواهیم بود . ما همیشه پیرو فاتحان ایم .

"

در هند ما گفته ای باستانی داریم که حقیقت همیشه برنده است . هر کس برنده شود ، حقیقت می شود . مردم همیشه با برنده اند .

پس اتفاق افتاد : آن شب ماه کامل ، هر دو فیلسوف بحث و مناظره کردند . آن دو منطق دانانی بزرگ بودند . اما هنگام صبح شهر بیشتر در اغتشاش فرو رفته بود . آنها همدیگر را متقاعد کرده بودند . بنابراین ملحد ، معتقد شده بود و معتقد ، ملحد ! و اغتشاش ادامه یافت .

اینها واقعاً دو چیز متفاوت نیستند .

می گویی اشباح را باور ندارم...

تو باور داری . تو سعی می کنی فقط خودت را گول بزنی - - به خاطر ترس .

می دانی که وقتی شب تنها هستی آنها آنجا هستند . اما تو حتماً از خود اشباح نمی ترسی . آنها شبیه موجودات انسانی هستند . آنها مردمان خیلی بی ضرری اند . آیا هرگز شنیده ای که شبی به آدولف هیتلر تبدیل شود ؟ یا چنگیز خان یا تیمور لنگ ؟ آیا هرگز شنیده ای اشباح فاجعه ی هیروشیما و ناگازاکی را به وجود آورند و برای جنگ جهانی سوم تدارک ببینند ؟ آیا هرگز شنیده ای که اشباح آسیب برسانند ؟ آسیب آنها ، اگر بعضی اوقات داستانهایی شنیده ای ، کم و بیش جزئی اند - - چیزهایی کوچک .

من درباره ی یک شب جوان شنیده ام : شب جوان خیلی ترسید وقتی که دوستانش به او داستانهای زیادی از آدمها گفتند .

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

و من نیز شنیده ام : پس شبی وجود دارد که وجود مردم را باور ندارد . آنها نیز از تو می ترسند . و تو می گویی از آنها می ترسی وقتی که شب تنها هستی و حس می کنم که آنها آنجا هستند و می خواهند با من حرف بزنند...

من همچنین شنیده ام : شب پدر به پسرش گفت : "شب فقط زمانی هست که تو با او حرف بزنی "

نگران نباش . آنها هم اکنون بسیار نگرانند . آنها از تو می ترسند . اشباح مردم ساده ای هستند , خیلی ساده . در واقع آنها شبیه مردمی همچون تو هستند , آنها فقط بدن ندارند بنابراین نمی توانند آسیب زیادی برسانند .

اما ترس از طرف اشباح نمی آید - - ترس آنجاست ترس آمدن اشباح . تو می ترسی و می خواهی که ترس را جایی تصور کنی - - زیرا ترسیدن بدون دلیل , مردم را بیشتر می ترساند .

اگر ترس بیش از اندازه باشد , تو قادر به تحمل آن نخواهی بود . تو به چیزی نیاز داری تا از آن بترسی . بنابراین مردم اشباح خود را می آفرینند .

در آمریکا آنها از کمونیستها می ترسند . در روسیه آنها از کاپیتالیستها می ترسند و الی آخر . مردم اشباح خودشان را می آفرینند . هندوها از مسلمانان می ترسند . مسلمانها از هندوها می ترسند . هرکس از دیگری می ترسد . مرد از زن می ترسد . زن از مرد می ترسد . بچه ها از والدینشان می ترسند و والدین خیلی بیشتر از بچه هایشان می ترسند . دانش آموزان از معلمشان می ترسند و معلمها خیلی بیشتر از دانش آموزان می ترسند .

آن ترس است . ترس آنجاست . و شناخت ترس محض , رفتن به ماورای آن است . بنابراین در مورد اشباح خودت را به دردسر نینداز . اگر کسی تو را متقاعد کند که شبی وجود ندارد یا کسی تو را متقاعد کند که آنها مردمانی زیبا هستند , آن مشکل را حل نخواهد کرد . تو فقط ترس را به چیز دیگری منتقل کرده ای . ترس باقی خواهد ماند . تو علتی دیگر خواهی یافت .

فرقی نمی کند . انسان فلسفه اش را عوض می کند . دلیل ها را عوض می کند اما واقعیت ابتدایی انسانیت همان باقی می ماند .

برای مثال در گذشته مردم از اشباح می ترسیدند . آنها توسط اشباح اسیر می شدند . مسیح خیلی از مردم را از چنگ اشباح آسوده کرد . سپس فلسفه ها تغییر کردند . فروید اشباح جدیدی آفرید , شیذوفرنی - - تفسیری نوین از همان ترس , پارانوایا.

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

تفاسیر جدید ، لباسهای جدید ، اما همان مشکلات قدیمی . نخست مردم توسط اشباح اسیر می شدند و آن آسانتر بود - - آن اشباح زیاد دشوار نبودند . حتی مرد ساده ای همچون مسیح بسیاری از مردم را با یک لمس تنها نجات داد . اشباح آنها ساده بودند .

اشباحی که فروید آفریده بسیار دشوار اند : تو ۵ سال روی نیمکت دراز می کشی و بلند می شوی و اشباح با تو بلند می شوند . و تو روی نیمکتی دیگر با روان کاوی دیگر دراز می کشی و همان داستان دوباره تکرار می شود . آهسته آهسته اگر زیاد پول نداشته باشی ، به این درک می رسی که شخص باید با این اشباح زندگی کند . نکته ای وجود ندارد - - اما اگر پول داشته باشی مشکل بزرگی وجود خواهد داشت . پس آن درک هرگز نمی آید . در میان مردم ثروتمند فهم هرگز نمی آید زیرا آنها می توانند از عهده ی مخارج آن بر بیایند . فهم فقط در میان مردمان فقیر می آید زیرا از عهده ی مخارج بر نمی آیند . آنها باید بفهمند . آنها محکوم به فهمیدن اند .

به همین دلیل است که روان شناسان در کشورهای فقیر بازار خوبی نداشته اند . چه کسی می تواند ۵ سال روی نیمکتی دراز بکشد و به شخص احمقی که به او می نگرد چرند بگوید ؟ هیچ اتفاق نمی افتد . اما در غرب مردم پول و زمان دارند - - و با آن چه بکنند ؟

و ارتباط غیر ممکن می شود . هیچ کس نمی خواهد با تو حرف بزند . بنابراین تو باید شنونده ای حرفه ای باشی - - آنها روان کاو اند . آنها شنوندگان حرفه ای هستند : تو به آنها پول می دهی . تو حرف می زنی و آنها گوش می دهند . تو احساس خوبی داری . حداقل تو یک شنونده داری و یک شخص خیلی متخصص . و او خیلی با توجه گوش می کند . حداقل نشان می دهد که با توجه گوش می کند . احساس خوبی می دهد - - حداقل یک نفر وجود دارد که تو را می فهمد . به تو گوش می دهد . به تمام چرندی که می گویی توجه می کند . تو احساس خوبی داری . نفس تو احساس خوبی دارد .

اما مشکلات همان جایی که بودند باقی می مانند . تغییری نمی کند .

مشکل فقط در صورتی می تواند تغییر کرده باشد که آن را مستقیماً و فوراً درک کنی . ترس آنجاست . هیچ دلیلی برای آن ترسی که آنجاست نیافر - - اشباح ، بیماری و مرض ، پیری و چاقی ، عاشق شدن ، کشته شدن ، ترس از وجود یک قاتل و ...

به هزاران نفر گوش داده ام . تمام انواع ترس را دیده ام . کسی می ترسد اگر خودش را به اندازه ی کافی کنترل نکند خودکشی خواهد کرد . حالا ترس آنجاست . کسی می ترسد که اگر او خودش را کنترل نکند کسی را خواهد کشت .

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

کسی می ترسد که دارد پیر می شود . کسی می ترسد که دارد چاق می شود . تو می ترسی که شاید لاغر شوی . خیلی سخت است که کسی را پیدا کنی که از چیزی یا دیگری نترسد .

بنابراین نزد من ، آن چیزها نامربوط اند . ترس چیز ابتدایی ای است . چرا انسان می ترسد ؟ به درون دلایل و علتها و توضیحات نرو - - مستقیماً به درون ترس برو .

بنابراین دفعه ی بعد که در اتاق تنها هستی ، چشمهایت را ببند و به درون ترست برو . در مورد اشباح خودت را به در دسر نینداز - - فقط به داخل ترس برو . اگر لرزیدن آمد ، بلرز ، اما هیچ توضیحی برای لرزیدنت پیدا نکن که به خاطر اشباح است . آن فقط توضیحی برای توجیه کردن ترس است . فقط به درون لرزش برو . بی هیچ دلیلی بلرز . اگر احساس مسخره بودن می کنی ، مسخرگی هرگز دلیلی ندارد - - اما به درون خود ترس برو . چیز دیگری بین خودت و ترس نیاور . آن حيله ی ذهن است . و اگر بتوانی عمیقاً به داخل ترس بروی ، شگفت زده خواهی شد . عمیق تر که بروی ترسهای بیشتر و بیشتری دور و ناپدید می شوند . و وقتی که همین مرکز را لمس کردی ، در پایین ترین مرکز آن ، ترس ناپدید می شود . تو فقط آنجا هستی . در نهایت سکوت . شبحی آنجا وجود ندارد . حتی تو نیز آنجا نیستی . همه سکوت است . بی نهایت سکوت . کاملاً ساکت . آن سکوت شادی است . آن سکوت بی ترسی است osho - take it easy

سخنران : اوشو

برگرداننده : حامد مهري

mehrbaran@yahoo.com